

بیگما

شماره مسلسل ۱۴۲

سال سیزدهم

اردیبهشت ماه ۱۳۳۹

شماره دوم

بقلم محمد علی فروغی طاب ثراه

حقوق در ایران

مرحوم محمد علی فروغی ذکاء الملک طاب ثراه در سالهای آخر عمر ، در نظر داشت نطق ها و خطابه های را که در هر موقع بمناسبت ، در محافل ادبی و یا در مجلس شورای ملی و یا در مواقع رسمی ایراد کرده است ، با مقالات کوتاهی که نوشته است ، یکجا فراهم آورد که بچاپ رسد .

فهرست این خطابه ها و مقالات را بتدریج می فرمودند و من بنده حبیب یتیمانی یادداشت می کردم ، متن بعضی از آن ها نیز برای چاپ فراهم آمد ، اما اجل بآن جناب مهلت نداد ، و این کار نیز چون بسیاری از دیگر کارهای ادبی که شروع کرده بودیم بی پایان نرسید . یکی از این خطابه ها سخنرانی آن مرحوم است در دانشکده حقوق ، در سال ۱۳۱۵ شمسی ، که اکنون بانتشار آن توفیق می یابد .

کسانی که در سخن رانی های فروغی از مستمعین بوده اند به خاطر دارند که وی هیچگاه در هنگام نطق مطالب را یادداشت نمی کرد و بسیار آهسته و شمرده حرف می زد ، یاسخن می راند . از ایش میز خطابه نیز دور نمی شد مگر یک بار که در نظر هست درموزه ایران باستان درباره « مردم شناسی » سخن می کرد و در ایوانی که میز خطابه را نهاده بودند بآهستگی قدم می زد ، رحمة الله علیه .

این خطابه با این که نسبة مفصل است ، و با اینکه صفحات مجله را گنجایش نیست ، چون بخشی جذاب و ممتنع است در یک شماره طبع شد .

وقتی که از من تقاضا شد که در خصوص تاریخچه حقوق ایران و دانشکده حقوق چند دقیقه برای دانشجویان این دانشکده صحبت کنم و آقایان را سرگرم نمایم با کمال مسرت پذیرفتم، زیرا گذشته از اینکه پذیرفتن تقاضای دوستان همیشه مایه مسرت است میان من و این موضوع و این دانشکده مناسباتی است که بیشتر مایه مسرت من میشود. منوچهری که از شعرای خوب ماست غزل ماندنی دارد که يك شعر آن اینست:

آنجا که بود مستی ایام گذشته آنجا است همه ربیع و نلال و دمن من

این مغالزه را من با دانشکده حقوق میتوانم بکنم چون مناسبات من با این دانشکده از آغاز تأسیس آن است و از ایام جوانی خودم، زیرا که مبدأ و منشاء اولی این دانشکده مدرسه علوم سیاسی است و چند سالی بیش نیست که مدرسه حقوق و بالاخره دانشکده حقوق جای مدرسه سیاسی را گرفته است. آغاز تأسیس مدرسه علوم سیاسی از سال ۱۳۱۷ قمری است. مؤسس آن مرحوم مشیرالدوله اخیر بود که آن وقت مشیرالملک لقب داشت، و پدرش مرحوم مشیرالدوله اسبق که وزیر امور خارجه بود و بعد صدراعظم شد، و این مسرتی است برای من که موقعی بدستم آمده که از این دو نفر که بسبب تأسیس مدرسه سیاسی بمعارف این مملکت خدمت شایان کرده اند ذکر خیر و سپاسگزاری بکنم. *گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

خلاصه، از همان وقت که مدرسه علوم سیاسی تأسیس شد بلکه قبل از آن که کلاسهای آن دایر شود و مدرسه رسمیت پیدا کند من با آن مدرسه مربوط بودم بمناسبت اینکه، اولاً مرحوم مشیرالدوله صدر اعظم قصد کرده بود تدریس ادبیات فارسی را در مدرسه بوالد من مرحوم ذکاء الملک فروغی محوّل کند، ثانیاً درسهای که در مدرسه داده می شد هیچکدام کتاب نداشت که دانشجویان بتوانند بتوسط مراجعه به آن بفرآ گرفتن درسهای که از معلمین اخذ میکنند مدد برسانند، و چون یکی از موادی که در مدرسه علوم سیاسی می بایست تدریس شود تاریخ بود - که آن زمان اصلاً تدریس آن در ایران معمول نبود - می بایست از برای تاریخ هم کتاب تهیه شود، و چون تاریخ را بر حسب معمول می خواستند از ملل قدیم مشرق شروع کنند

اول کتاب تاریخی که در صدد تهیه آن بر آمدند تاریخ ملل قدیم مشرق بود، و اتفاقاً تهیه آن کتاب را بمن رجوع کردند و آن اول کتابی بود که برای مدرسه تهیه شد. پس می بینید که از تأسیس مدرسه علوم سیاسی که در واقع مقدمه همین دانشکده حقوق بود سی و هشت سال قمری می گذرد، و آنوقت شما آقایان هیچ کدام بدنیا نیامده بودید. مقصود البته آقایان دانشجویان هستند نه آقایانی که محض تشویق دانشجویان و اظهار محبت به بنده تحمل زحمت فرموده مجلس مارامزین و ما را متشکر ساخته اند.

سی و هشت سال در عمر يك کشور و يك ملت زیاد نیست ولیکن اتفاقاً این سی و هشت سال اگر از کمیّت چیزی نیست، از کیفیت، یعنی از جهت اموری که در این مدت واقع شده چه در ایران و چه در خارج ایران اهمیت بسیار دارد، و در دنیا کمتر سی و هشت سالی است که این همه وقایع داشته باشد، و احوال ماقبل و ما بعد آن این اندازه متفاوت باشد. وقایع تاریخی این مدت را چون شما دوره تمام تاریخ را خوانده اید البته می دانید و حاجت بتذکار نیست، من فقط در ضمن بعضی قصّه ها و تذکارها تفاوتی را که در احوال مردم و ملت و دولت روی داده با مناسبت با موضوع این صحبت یاد آوری میکنم.

آن زمان هنوز با کفش باطاق آمدن قبیح بود، و روی صندلی نشستن معمول نشده بود، بدون لباس بلند از قبیل عبایا لباده بحضور بزرگان رفتن بی ادبی، و اصلاحی لباس بلند بودن جلف و سبک بود. لباس و کلاه همان بود که شما در اول عمر داشتید اگر فراموش نکرده باشید، اما بقیه و دستمال کردن زدن خیلی نادر بود و تقریباً منحصر بود به کسانی که مدتی در اروپا اقامت کرده بودند، آن هم نه همه کس، و غالباً اسباب زحمت هم بود، یعنی بسابود که در بعضی کوچه ها و محله ها متعرض فو کلی ها می شدند و اگر فحش و کتک در کار نمی آمد مضمون و استهزاء فراوان بود، و البته از داستانهای که در باب فو کل و کشمکش فو کلی ها و متجددین با قدیمی ها که مدت چندین سال در کار بوده مطلع هستید.

من خودم آن اوقات فو کلی نبودم مع هذا بعضی حکایت های با مزه دارم. از

جمله این که در جوانی برعکس امروز موی سرم فراوان بود و زحمت میداد. آن زمان مردها زلف داشتند من هم يك مدت مثل همه زلف می گذاشتم، عاقبت از دست زحمت زلفها بنا گذاشتم که موی سرم را بشکلی که حالا معمول است و همه دارند در آورم. روزی در کوچه‌ای میرفتم و بچه‌ها مهره‌بازی می کردند، ملتفت نشدم و یایم بیکی از مهره‌ها بر خورد، و مهره‌ها را جابجا کرد. طفلی که مهره متعلق باو بود البته خللی در بازیش پیدا شد. من که گذشتم و آن طفل جا بجا شدن مهره را دید شنیدم که پشت سر من می گفت، قربان آقای وزیر مختار! و البته مقصودش وزیر مختار فرنگی بود و حال آنکه از فرنگی مآبی غیر از همان موی سر چیزی نداشتم. عینک زدن جوانها آن زمان خیلی بنظر غریب می آمد و حمل بر خودنمایی و فرنگی مآبی می شد. اتفاقاً من از جوانی چشمم نزدیک بین بود و از این بابت در کوچه و بازار بزحمت بودم. دوستی داشتم کجّال، بمن اصرار کرد عینک بزنم، و می گفت هر چه تأخیر کنی چشمت ضعیف میشود. ناچار عینکی شدم. يك سر شب در کوچه میرفتم، کوچه هم تاریک بود و هم ناهموار و من در حرکت بزحمت بودم، و مکرر خم می شدم و سعی در دیدن پیش پای خود می کردم. یکی از بچه‌های کوچه که عجز مرا دید گفت عینک را بردارید تا چشمتان به بیند.

وقتی یکی از کسان من که او هم عینک می زد روزنهم محرم در کوچه‌ای شنید یکی بدیگری میگوید این کافر را ببین که روز تاسوعا هم عینک میزند!
با کارد و چنگال غذا خوردن آن زمان معمول نبود و با دست غذا میخوردیم. تازه که شروع با استعمال کارد و چنگال کرده بودیم رفیقی داشتیم خوش صحبت و مضمون گو، برای فرنگی مآبی ما مضمون می گفت که آقایان سکنجبین رابا کارد و چنگال میل می فرمایند!

تصوّر نفرمائید که این قصّه‌ها خارج از موضوع است، اینها تاریخ است و تاریخ مفید همین است. البته میدانید که امروز در تعلیم تاریخ بیشتر نظر دارند بچگونگی احوال و اخلاق و آداب و رسوم مردم و تفاوت‌هایی که بمرور زمان می کند، و بچنگ و بصلح و شرح زندگانی رجال کمتر اهمیت میدهند، و حالا میخواهم بیشتر باصل

موضوع گفتگو بپردازم:

موضوع گفتگو حقوق و دانشکده حقوق بود. شاید بعضی از آقایان باشند که در باب لفظ حقوق و معنی آن توضیحات لازم داشته باشند.

حقوق از اصطلاحاتی است که در زبان ما نازماست و شاید بتوان گفت که تقریباً از همان زمان که مدرسه علوم سیاسی تأسیس شده است این اصطلاح هم رایج گردیده و آن بتقلید و اقتباس از فرانسویان درست شده است، و در همه ممالک اروپا برای این معنی این قسم اصطلاح ندارند. فرانسویان مجموع قوانین و مقررات الزامی را که بر روابط اجتماعی مردم حاکم است *droit* میگویند، و ما چون این کلمه را «حق» ترجمه کرده بودیم، لفظ جمع آنرا گرفته برای آن معنی اصطلاح کردیم، مناسبتش هم این است که قوانین و مقررات الزامی وقتی که میان قومی برقرار باشد مردم نسبت بیکدیگر حقوقی پیدا میکنند که باید رعایت نمایند. حاصل اینکه «حقوق» که میگوئیم مقصود قوانین کشور است، و علم حقوق علم بقوانین، و دانشکده حقوق مدرسه‌ای است که در آنجا قوانین تدریس می‌شود. تأسیس مدرسه علوم سیاسی هم برای همین بود که وزارت امور خارجه مأموریتی تربیت کند که به اندازه لزوم از قوانین اطلاع داشته باشند تا بهتر بتوانند در مقابل خارجیان حقوق کشور خود را حفظ کنند.

هر کشوری که روابط مردم باهم، و با دولت، در آن برطبق مقررات قانونی باشد آن کشور را قانونی مینامند، و کشورهای قانونی هم اقسام مختلف دارند که برای شما دانشجویان حقوق حاجت بشرح آن نیست. ولیکن این مسئله محل تأمل است که آیا کشوری بی قانون هم می‌شود؟

در این باب قدری تحقیق لازم است. کشوری که قانون نداشته باشد از نظر روابط دولت با مردم استبدادی است، و از نظر روابط مردم بیکدیگر هرج و مرج است. از این رو میتوانید استنباط کنید که کشور بی قانون خیلی کم است و شاید هیچ نباشد، و اگر احیاناً مملکتی در وقتی از اوقات بی قانون باشد دوام نمی‌کند، چون مردم با هرج و مرج نمی‌توانند آسایش داشته باشند، و اگر آسایش از مردم

سلب شد یا از داخله خود کشور یا از خارجه قوه پیدا میشود که هرج و مرج را موقوف کند، یعنی قانونی میان مردم برقرار سازد.

چیزی که هست این است که قانونی که در کشور مقرر است صورتهای و کیفیتهای مختلف دارد. البته استادان شما وقتی که حقوق را برای شما تعریف و تقسیم میکردند این تحقیق را کرده اند که حقوق گاهی کتبی و مدون است، و گاه عادی و فرعی، و گاه بشری، و گاه الهی یعنی دیناتی است. پس همینکه کشوری را به بینیم که قوانین مدون مکتوب ندارد فوراً نباید حکم کنیم که کشور بی قانون است مگر اینکه به بینیم هرج و مرج است، وگرنه هر گاه هرج و مرج نباشد ناچار اگر قانون مدون مکتوب ندارد قانون عادی و عرفی یا قانون الهی یعنی شریعتی و دیناتی دارد، یا اختلاطی از این اقسام مختلف است، و چنین مملکتی را هم قانونی می نامند، الا اینکه کشوری که قانون مکتوب مدون دارد تکلیف مردم در آن روشن تر است و کسانی که با قانون سرو کار دارند کارشان آسان تر میباشد.

کشور ما کدام قسم از این اقسام بود؟ البته کشوری که سه هزار سال تاریخ و تمدن داشته باشد نمی شود که بی قانون صرف باشد. از آن طرف میدانیم که تا چند سال پیش قانون مدون مکتوب نداشتیم، پس حقیقت این است که از قسم آخری که ذکر کردیم بود، یعنی در قسمتی از امور، قانون شرعی حاکم بود و در قسمتی قانون عرفی و عادی؛ الا اینکه قانون هر قسم که باشد خواه مکتوب و خواه عرفی و خواه شرعی، بودنش تنها کافی نیست، مقتضی و متناسب بودنش شرط است، و مجری و محترم بودنش لازم است، و چون سخن باینجا میرسد کار مشکل میشود، باین معنی که قانون بهر قسم از اقسام باشد در آغاز امر که ظهور می کند و وضع میشود چون اقتضای حال و احتیاج سبب وجود آن شده است غالباً با حوائج مردم مناسب و مطابق است و مرعی و محترم می باشد، اما اوضاع زندگی مردم و احوال اقتصادی و مادی و معنوی و فکری و اخلاقی آنها، و مناسباتشان با خودی و بیگانه، همواره بر یک حال نمی ماند، و تغییر می کند، و مقتضیات و احتیاجات دیگر گون میشود، و لازم می آید که قوانین هم بر طبق مقتضای حال تغییر کنند. ولیکن متأسفانه این

تحوّل و تکامل همیشه بدرستی و چنانکه باید صورت نمیگیرد. عامه مردم عقلشان نمی‌رسد، خواص هم بعلمت‌های مختلف از این وظیفه خودداری میکنند، بعضی بواسطه غفلت و نادانی، و بعضی بواسطه لالایی‌گری و بی‌فیدی و بی‌همتی، و بعضی بواسطه اغراض و منافع شخصی، زیرا که انسان همیشه طالب منافع شخصی خود است و متأسفانه همیشه منافع شخصی خود را درست تمیز نمیدهد، و غالباً مصالح شخصی را با منافع عمومی منطبق نمی‌یابد بلکه عکس آنرا معتقد میشود، و بنابر این غالباً اشخاص طبقات متنفذ در میان مردم که موفق شده‌اند قوانین و آداب جاری را با منافع شخصی و جماعتی خود منطبق کنند، رعایت منافع عامه را مهمل گذاشته‌اند و اصرار میکنند در اینکه آن قوانین و آداب بحال خود باقی بماند، و تغییر نکنند. باین ترتیب طبقه محافظه‌کار در کشور پیدا میشود. نمی‌خواهم بگویم محافظه‌کاران همه منحصر آن منافع شخصی خود را در نظر دارند، البته بسیاری از آنها هم نفع عمومی را در بقای اوضاع موجود میدانند، و از روی عقیده و صمیمیت این مسلک را دارند، و غالباً وجود جماعت محافظه‌کار برای جلوگیری از افراط، مفید و لازم است بشرط این که خودشان در محافظه‌کاری افراط نکنند.

در هر حال، چون قوانین و آداب از مقتضای حال خارج شد و مطابق احتیاجات حقیقی نبود اجراء و رعایت آنها مشکل میشود و دو نتیجه بد ظهور می‌کند: یکی اینکه جماعت کثیری از اوضاع ناراضی میشوند و کم‌کم پی‌می‌برند باینکه جماعتی هستند که در نگهداری این اوضاع مجدّد و ساعی میباشند، و بنابر این آنها هم در مقابل آن جماعت دسته‌بندی می‌کنند، و این دسته‌بندی غالباً از روی علم و عمد نیست بلکه بطبیعت واقع می‌شود، یعنی همیشه کسی نمی‌آید ناراضی‌ها را جمع کند و دسته‌ای تشکیل دهد، بلکه اوضاع و احوال طبیعت ناراضی‌ها را بهم پیوند میدهد بدون اینکه خودشان متوجه باشند، و این کیفیت، هم در امور کشوری پیش می‌آید، و هم در امور شرعی و دیناتی، خواه قانون و مقررات کتبی و بدون خواه عرفی و عادی. آآن در ممالک اروپا که همه قوانین مرتب مدون مکتوب دارند همین کیفیت بشدت جریان دارد.

در کشور ما هم چهل پنجاه سال پیش، چه در اوضاع دولت و چه در دستگاه

دیانت، یعنی چه در شرع و چه در عرف، همین حالت پیش آمده بود ولیکن قبل از آن که این مطلب را دنبال کنم خوب است از نتیجه بد دویم اشاره‌ای بکنم و آن این است که قانون کشور همین که مطابق مقتضیات نشد و رعایت و اجرای آن مشکل شد کم کم حرمت و اعتبارش سست میشود، و چنانکه باید محترم و محجری نمی ماند. جماعتی بانوجه و یا بدون توجه از خود قانون شاکی میشوند، و گروهی از مرعی نبودنش دلتنگی میکنند، و روی هم رفته همه ناراضی میشوند. این نتیجه دوم هم چهل پنجاه سال پیش در کشور ما کاملاً ظهور کرده بود، و حاصل آنکه هر چند از زمان قدیم در ایران قانون شرعی و عرفی بوده است بموجباتی که شرح دادم اوضاع و حقیقت این بود که قانونی در کار نبود، و همه آن نتایج فاسدی که اشاره کردم ظهور کرده بود، یعنی مردم که آن اوضاع را منافی آسایش و میل و آرزوهای خود می دیدند همواره زبان بشکایت دراز داشتند، و از این جماعت آنها که اروپا دیده یا از جریات امور آنجا آگاه بودند، چون خوشی حال آن مردم و سعادت و ترقی آن ممالک را در سایه قانون میدانستند گفتگو از وضع قانون میکردند، و مطالبه می نمودند، و جماعتی که آن اوضاع را بامناف شخصی خود موافق ساخته بودند در حفظ آن احوال سعی بودند، تا آنجا که در اوایل عمر من یعنی در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه چون اروپا رفتن و اروپا دیدن و تحصیل اروپائی کردن، بعبارة اخیری فرنگی مآبی را، مایه آن نغمه‌های ناسازدانسته بودند در صد جلوه گیری از آن امور بر آمدند، یعنی مانع می شدند از اینکه کسی با اروپا برود، و در اینجا یادار اروپا تحصیل معلومات و اطلاعات بکنند. جلوه گیری از قانون خواهی و قانون طلبی هم کارش بجائی رسید که بردن اسم قانون مشکل و خطرناک شد.

شما آقایان که امروز در دانشکده حقوق درس قانون میخوانید، و هر روز می شنوید یاد در روزنامه می خوانید که دولت فلان قانون را پیشنهاد کرده، و مجلس فلان قانون را تصویب نموده، و گاهی می شنوید که چقدر در تکمیل قوانین کشوری و محترم بودن آن اهتمام می شود؛ نمی توانید تصوّر زمانی را بکنید که اگر کسی اسم قانون می برد گرفتار حبس و تبعید و آزار می گردید، ولیکن گواه عاشق صادق در آستین باشد

چه همین پیش آمد برای پدر خودم و جمعی از دوستان و هم مشربان او واقع شد و آن داستان دراز است و اگر بخواهم برای شما نقل کنم وقت میگذرد، و چون بقول معروف «شاهنامه آخرش خوش است» چندین ورق از این تاریخ را بر میگردانم و با آخرش می‌رسم. همین کسه نوبت سلطنت بمظفر الدین شاه رسید، آن پادشاه یا از جهت اینکه ضعیف و بی حال بود یا واقعاً متجدد و ترقی خواه بود، بهر حال آن سختی‌های زمان ناصرالدین شاه را سست کرد.

آدم که پیر می‌شود طبع نقالی پیدا میکند، من در این مدت کسه برای شما صحبت میکنم قصه‌های بسیار بشنوم میرسد، اما از نقل آنها خود داری دارم، فقط بعضی را که مناسبت با موضوع گفتگوی ما بیشتر دارد نقل میکنم، من جمله این یکی را که بمنزله تنفس خواهد بود:

در زمان ناصرالدین شاه روزنامه در ایران منحصر بود بیک یادو روزنامه که خود دولت طبع و نشر میکرد و آنهم اساسش از مرحوم میرزا تقیخان امیرنظام بود. مندرجات آن روزنامه عبارت بود از ذکر مسافرت‌های شاه به بیلاق و شکارهای او و مناصب و مشاغل و القاب و امتیازاتی که باشخاص داده می‌شد. بعضی اخبار و وقایع ممالک خارجه را هم نقل میکرد، و روی همرفته چیزی که برای مردم نفعی داشته باشد در آن دیده نمی‌شد. گاهی از اوقات هم در خارجه یعنی در ترکیه و هندوستان روزنامه فارسی بطبع می‌رسید ولیکن از آنها کسی خبری نداشت، و چندان چیزی هم نمی‌گفتند، و اگر وقتی حرفی میزدند که بعقیده دولت از مقتضای حال خارج بود از ورود آنها بایران جلوگیری می‌شد.

در سال اول سلطنت مظفرالدین شاه، پدر من که دست از طبیعت خود نمی‌توانست بردارد، اولین روزنامه غیردولتی در همین شهر طهران تأسیس کرد، و مندرجات آنرا مشتمل بر مطالبی قراردادی که کم‌کم چشم و گوش مردم را بمنافع و مصالح خودشان باز کند. آن روزنامه «تربیت» نام داشت، من هم آن وقت بدرجه‌ای رسیده بودم که در کار آن روزنامه - مخصوصاً در آنچه می‌بایست از زبان‌های خارجه ترجمه شود - بیدرم دستگیری کنم. بنابراین غالباً در باب روزنامه با من گفتگو می‌کرد. یک روز پرسید مقاله‌ای

که امروز برای روزنامه نوشته ام خواندی؟ عرض کردم، بلی. پرسید دانستی چه تمهید مقدمه‌ای میکنم؟ من در جواب تأمل کردم. فرمود مقدمه می‌چینم برای اینکه بیک زبانی حالی کنم که کشور قانون لازم دارد. مقصودم این است که این حرف را صراحة نمیتوانست بزند و برای گفتن آن لطائف الحیل می‌بایست بکار ببرد، همین قدر را هم که میتوانست بگوید به پشت گرمی مرحوم امین‌الدوله بود که صدر اعظم بود و او خود متجدد و قانون خواه بود.

این واقعه و سؤال و جواب دوسال پیش از تأسیس مدرسه علوم سیاسی واقع شد. این بود احوال دولت یعنی حوزه‌ای که در آن قانون عرفی بیشتر بکار بود. اما قانون شرع و حوزه‌ای که مربوط باین قانون است در چه حال بود؟ اگر بگویم شرح آن بی‌حد شود، لهذا از گفتن آن می‌گذرم. حاجتی هم نیست، چون خود آقایان مطلع هستید، و در ضمن مطالبی هم که بعد خواهم گفت به بعضی نکته‌ها برخورد خواهید خورد. پس از روزنامه «تربیت» روزنامه‌های دیگر نیز ظهور کرد. روزنامه‌های فارسی خارجه هم باماهم آواز شدند و غوغائی بلند شد. اول نتیجه‌ای که حاصل شد مسئله تأسیس مدارس بود. البته میدانید که تا زمان مظفرالدین شاه مدرسه در این کشور منحصر بود بمدارس قدیمی طلاب، و یک دانشکده دارالفنون که از تأسیسات میرزا تقیخان امیر بود، و یک دانشکده موسوم بمدرسه نظام که نایب‌السلطنه کامران میرزا بتقلید دارالفنون تأسیس کرده بود. از این گذشته جز مکتب‌های سرگذرها چیزی نداشتیم. از سال ۱۳۰۴ مظفرالدین شاه شروع بتأسیس آموزشگاه‌های جدید شد، اما از ناحیه مردم، نه از ناحیه دولت. اول آموزشگاهی که دولت تأسیس کرد همین دانشکده علوم سیاسی بود که چنانکه گفتیم در سنه ۱۳۱۷ دایر گردید برای تربیت اعضاء بجهت وزارت امور خارجه، مدت تحصیل این مدرسه را چهارسال قرار دادند و مواد تحصیلی عبارت بود از: تاریخ، و جغرافیا، و ادبیات فارسی، و زبان فرانسه، و فقه، و حقوق بین‌الملل عمومی، و علم ثروت. پس چنانکه می‌بینید مدرسه علوم سیاسی، هم کار شعبه ادبی دبیرستان را میکرد، هم کار دانشکده را؛ چونکه هنوز دبیرستانها بجائی نرسیده بودند که محصلین برای تحصیلات عالی تهیه

نمایند، و این مدرسه هر چند برای علوم سیاسی بود ولیکن علوم مزبور بدون تاریخ و جغرافیا فهمیده نمی شود. زبان فرانسه هم که برای اعضای وزارت خارجه لازم است. ادبیات فارسی هم که برای همه کس ضرورت دارد خاصه اینکه کم کم احساس میشد که معرفت به ادبیات در کشور ما رو با انحطاط میرود. این بود که در مدرسه علوم سیاسی این درس های مقدماتی را هم مجبور بودند بدهند. از علوم سیاسی به فقه و حقوق بین الملل عمومی اکتفا کردند، چون اولاً در چهار سال پیش از این کاری نمی شد بکنند، و بیش از چهار سال هم نمیخواستند دانش آموزان را نگاه بدارند، ثانیاً از شعب مختلف علم حقوق و سیاسی اگر میخواستند درس بدهند چه شعبه را می بایست اختیار بکنند در صورتی که کشور در واقع قانون نداشت، قوانین اروپا را هم به ایرانیان آموختن بی ثمر بود.

بازم تر از همه چیزی است که اگر بگویم از بس با اوضاع امروزی متفاوت است باور نخواهید کرد اما یقین داشته باشید که کاملاً مطابق واقع است، اولاً من هیچوقت خلاف واقع نمیگویم سهل است عادت باغراق و مبالغه هم ندارم، و آن اینست که تدریس علم فقه در مدرسه علوم سیاسی مشکلات و محظورات داشت، و اگر آن مؤسسه دولتی، و مرحوم مشیرالدوله وزیر امور خارجه و صاحب استخوان نبود، یقیناً ممکن نمیشد که درس فقه را جزء مواد تدریس این مدرسه قرار دهند و آنرا عملی کنند. حال شاید نمی توانید حدس بزنید که این اشکال از چه بابت بود: از بابت اینکه بعقیده آقایان علما تدریس فقه می بایست بمدارس قدیم و طلاب اختصاص داشته باشد، یعنی فقیه بالضروره باید آخوند باشد؛ در آموزشگاهی که شاگردانش کلاهی بلکه بعضی از آنها فوکلی و بعضی از معلمین آن فرنگی بودند و روی نیمکت و صندلی می نشستند چگونه جایز بود درس فقه داده شود!

باری، از دولت سر تغییر احوالی که در آن چند سال آخر روی داده بود همین قدر درس فقه را جزء مواد تدریس آموزشگاه قرار دادند و غوغائی بلند نشد و چماق تکفیر پائین نیامد؛ اما کسی هم حاضر نمی شد که معلمی فقه را در این آموزشگاه قبول کند. بالاخره، بتدابیر و لطائف الحیل، و بعنوان اینکه درس فقه در مدرسه

علوم سیاسی برای فقیه تربیت کردن نیست بلکه مقصود اینست که محصلینی که بالمآل بممالک کفر مأموریت پیدا میکنند بمسائل شرعی که دانستن آن برای هر مسلمانی فرض است آشنا باشند، و ثواب آموختن این مسائل کفاره گناه درسهای دیگر باشد، آخوندی را که آدم خوب مقدسی بود راضی کردند که معلمی فقه را قبول کند و این مشکل باین ترتیب حل شد، و آموزشگاه بکار افتاد، و چند سال بر این منوال گذشت.

ریاست مدرسه با مشیر الملک بود و معاونت ریاست، یا ناظمی، با مرحوم محقق الدوله امین دربار؛ و مشیر الملک یعنی مرحوم مشیر الدوله اخیر علاوه بر ریاست آموزشگاه درس حقوق بین الملل هم میداد. معلمین آن دوره اکثر مرحوم شده اند. مشیر الملک در همان اوایل امر مأمور و زیر مختاری بدربار روسیه شد و محقق الدوله مرحوم در اداره کردن آموزشگاه مستقل گردید. بنده هم بعد از فوت یکی از معلمین چون ستم مقتضی شده بود بمعلمی تاریخ برقرار شدم. پس از چندی محقق الدوله هم بمأموریت رفت، و ریاست آموزشگاه را بیدرم دادند و من هم معاونتش میکردم، و بعد از وفات او ریاست ببنده تعلق گرفت، و در اینجا لازم است که از مساعدت های جناب آقای پیرنیا یعنی مؤتمن الملک نیز یاد کنم که از طرف پدر خود آموزشگاه را سرپرستی میکردند، و بعلاوه تدریس علم ثروت را هم بعهده خود گرفتند.

پس اول دفعه ای که در این کشور علم حقوق بین الملل تدریس شد توسط مرحوم مشیر الدوله اخیر بود، و اول دفعه ای که علم ثروت بتوسط يك معلم ایرانی تدریس شد آقای مؤتمن الملک بودند، و اول کتابی هم که در علم ثروت بزبان فارسی نوشته شد آنست که من برای دانش آموزان همین آموزشگاه از فرانسه ترجمه کردم، و خبر هم ندارم که این اول کتاب دویمی پیدا کرده باشد. گویا انتظار داریم هرج و مرجی که امروز در امور اقتصادی دنیا روی داده بر طرف شود و اصول علم ثروت معین گردد آنگاه در این علم کتاب بنویسیم.

اگر بخواهم وقایع را بتفصیل بگویم و اسامی آقایانی که در آموزشگاه

ریاست یا معلمی کرده، یا باقسام دیگر بدانشکده خدمت کرده‌اند، یاد کنم، سخن دراز میشود و در این گفتگو من نظر بوقایع و مطالب دارم نه باشخاص؛ پس باختصار گذرانیده عرض میکنم از بدو امر که من در کار آموزشگاه دخیل شدم نقشه و طرحی برای تکمیل آن داشتم، چون آموزشگاه علوم سیاسی را ناقص می‌دانستم و میل داشتم بقدری که میسر میشود آنرا بیک دانشکده حقوق نزدیک کنم. از جمله کارها که کردم این بود که مدت تحصیل را زیاد کردم و از چهار سال به پنجسال رسانیدم؛ و آنرا دودوره کردم: یک دوره مقدماتی، و، یک دوره مؤخراتی. و بنابراین گذاشتم که دانشجویان بهر یک از کلاسهای کسه بموجب امتحان برای آن مستعد هستند بتوانند وارد شوند، و اگر هم قوه ورود بکلاس اول دوره مؤخراتی داشته باشند بآن کلاس پذیرفته شوند، و مقصود از این ترتیب این بود که چون دبیرستانها ترقی کنند و مکمل شوند و ما از سنوات دوره مقدماتی مستغنی شویم از آنها کسر کنیم و بدوره مؤخراتی بیفزائیم، و همین مقصود بعدها حاصل شد ولیکن پس از آن بود که من خدمت این مؤسسه را ترك کرده و بخدمت دیگر مشغول شده بودم؛ و از شما چه پنهان آموزشگاه را با دلتنگی ترك کردم نه دلتنگی از کسی، بلکه از اوضاع که محیط آن زمان برای ترقی معارف و تکمیل آموزشگاه مزبور آن قسم که من مایل بودم مساعد نبود. برای توسعه آن اضافه کردن مواد تدریس معلم‌های اضافی لازم داشتیم، اضافه کردن معلم مستلزم اضافه کردن مخارج این آموزشگاه می‌شد و دولت آن زمان فقیر بود و نمیتوانست بودجه آموزشگاه را بیفزاید، اگر هم میتوانست مخارج دیگر را واجب‌تر میدانست؛ بنابراین ترقی و تکمیل آموزشگاه خیلی بتأنی و طول انجامید و آرزوهای مابصورت حصول نپیوست ... برویم بر سر تاریخچه حقوق که در ضمن آن چند کلمه‌ای که از تاریخچه دانشکده باقیمانده است گفته خواهد شد:

تاریخ حقوق در ایران چنان که در کشورهای متمدن دیگر میکنند شایسته است که مورد مطالعه و تحقیقات طولانی و موضوع کتاب‌های مفصل باشد و یکی از مواد تحصیلی این دانشکده بشود، اما من در این چند دقیقه نقالی که برای شما بعهدہ گرفته‌ام البته نمیتوانم باین کار بپردازم و فقط چند کلمه ازین موضوع راجع بدوره

خودمان برای شما خواهیم گفت، و آن اینست که بنابر همان اصولی که در اول این صحبت بآن اشاره کردم، سی سال پیش در اوضاع این کشور تغییر وضع کلی روی داد که منتهی بتأسیس مجلس شورای ملی و عنوان مشروطیت دولت گردید.

قضیه مفصل و از موضوع صحبت ما خارج است. آنچه مربوط بمراسم است این است که کشور دوازده قانون اساسی شد، و یک قسمت از حقوق عمومی داخلی ایران چنانکه درس آنرا خوانده‌اید تنظیم و تدوین گردید. در دو سه سال اول این دوره جدید مجلس شورای ملی و طرفداران آن گرفتار کشمکش با مخالفین بودند، و با آنکه اصل مقصود از آن تغییر وضع، استقرار عدالت، تشخیص حقوق و جریان دادن آن بود مجال نشد که در این زمینه کاری صورت بگیرد؛ تا اینکه سلطنت مفتضح محمدعلی میرزا - چنانکه مطلع هستید - خاتمه یافت و دوره دوم مجلس شورای ملی فرارسید، و موقع شد که باصل مطلب یعنی تأسیس و تثبیت حقوق پرداخته شود و سزاوار این بود که این کار توسط وزارت عدلیه صورت بگیرد. وزارت عدلیه هم تأسیس شده بود، چند محکمه هم برای رسیدگی بدعاوی مردم بریکدیگر تشکیل داده بودند، اما نمی‌توانید تصور کنید که چه مشکلات لاینحل در کار بود. اولاً حصول این مقصود متوقف بود بر اینکه دولت و رجال مملکت طرفدار عدلیه و مقوی آن باشند، متأسفانه برعکس بود زیرا که اکثر کسانی که آن زمان رجال و متنفذین کشور بودند بزور و غصب و اجحاف اموالی بدست آورده بودند و می‌ترسیدند که اگر قوه قضائیه کشور مقتدر و محترم باشد مدعیان ایشان آن اموال را از دست آنها بیرون آورند، بنابراین از قوه قضائیه تقویت نمیکردند سهل است تا میتوانستند درضعیف بی‌آبرو کردن و خرابی آن میکوشیدند؛ و شرح این قسمت هم بقدری طولانی است که باید از آن صرف نظر کنم. مشکل دوم اینست که تأسیس و تشکیل یک قوه قضائیه خوب مقتدر محترم حتماً و بالضروره لوازمی دارد که همه آنها را فاقد بودیم. اولاً داشتن یک بودجه کافی و رسانیدن حقوق صحیح منظم بقضاة و کارکنان عدلیه بود و حال آنکه دولت ما در حال افلاس بود و اگر هم میخواست برای عدلیه بودجه صحیح تنظیم کند نمیتوانست. شرط دوم داشتن قضاة و کارکنان خوب بود که جای آن هم خالی بود. شرط سوم

که اساس بود و همانست که موضوع گفتگوی ماست یعنی داشتن قوانینی که برطبق آن قوه قضائیه بتواند محاکمه بکند و حکم صادر نماید ولیکن حصول این شرط اهم از همه مشکل تر بود .

خواهید فرمود پس عدلیه ما آن زمان بقول مولانا جلال الدین : شیر بی دم و سر و اشکم بوده است؛ اگر بگوئید کاملاً حق باشماست. عدلیه که نه اعضاء خوب داشته باشد، نه اعضاء آن مواجب و مقرری صحیح داشته باشند، نه قوانینی در دست داشته باشند که برطبق آن محاکمه کنند چه خواهد بود، و همین بود که متنفذین که اساساً با عدلیه مخالف بودند برای مخالفت خود وسایل خوب هم بدست می آوردند و عدلیه را ظلمیه میخواندند، الا اینکه اگر رجال کشور عاقل و افراد ملت هوشیار بودند می فهمیدند که عدلیه اگر هم بد باشد آنرا ضعیف و بی آبرو نباید کرد، باید اسباب کار برای او فراهم کرد و تقویت نمود تا خوب شود .

باری، حالا شاید بفرمائید بودجه نداشتن بواسطه فقر دولت در مال بود، و اعضاء خوب نداشتن بواسطه فقر ملت در رجال، اما قوانین داشتن چرا مشکل بود . سببش همان چیزی بود که از تدریس درس فقه در دانشکده سیاسی ممانعت میکرد .

حکومت واقعی را علمای دین حق خود میدانستند و نمی خواستند از دست بدهند، در صورتیکه هر روز در حکومت خودشان احکام ناسخ و منسوخ صادر میکردند، و اگر عدلیه صحیح درست میشد یا حکومت از دست آنها بیرون میرفت یا مجبور می شدند با قید بنظامات و اصولی حکومت کنند، آنها منافی با صرفه و مصالح آنها بود .

مخالفت آقایان با حکومت قانون چنان اساس و استحکام داشت که نامدت مدیدی محاکم عدلیه احکامی را که صادر میکردند حکم نمی نامیدند و جرأت نمیکردند عنوان صدور حکم بخود بدهند، و رأی خود را در دعوی راپرت بمقام وزارت عنوان نمیکردند .

باری در این زمینه هم اگر بخواهم وارد بشویم وقت میگذرد. از همین اشاره که کردم ملتفت میشوید که بهانه این بود که با وجود قانون شرع، قانون دیگر

محل احتیاج و جایز هم نیست و حتی چیز دیگر را قانون نمیتوان نامید. این بود که در مجلس شورای ملی وضع قوانین برای عدلیه مشکل بلکه محال بود، یعنی عدلیه نمیتوانست اساس پیدا کند.

از آنطرف اقتضای روزگار و عقیده متجددین قانون را لازم میدانست، و وزیر عدلیه بیچاره میان دو سنگ آسیا گرفتار بود، بالاخره مرحوم مشیرالدوله اخیر که وزیر عدلیه شد، تدبیری اندیشید و در مجلس عنوان کرد که عدلیه محتاج بقوانینی است و آن قوانین مفصل است، و اگر بخواهیم آنها را ماده بماده از مجلس بگذرانیم سالها بلکه قرها طول میکشد، از این گذشته ما که در این طریق جدید تازه کاریم در وضع قوانین ممکن است اشتباهات بکنیم و قوانین بد بگذرانیم، بهتر آنست که مجلس بکمیسیون عدلیه خود مأموریت بدهد که قوانینی را که دولت برای عدلیه پیشنهاد میکند، مطالعه و تصویب کنند، پس از تصویب کمیسیون آن قوانین موقتاً در عدلیه مجری باشد و به آزمایش گذاشته شود، پس از آنکه در عمل معایب آن معلوم شد اصلاحات لازم در آن بشود و پس از تنقیح و تهذیب بمجلس پیشنهاد شود و بتصویب رسیده صورت قانونیت نامه پیدا کند. این طریق به زحمت زیاد در مجلس قبول شد. اما مشکلات کار در کمیسیون هم کمتر از خود مجلس نبود.

خلاصه، با مرارت و خون دل فوق العاده و با رعایت بسیار که نسبت بنظرهای آقایان علما بعمل آمد که مبادا حکومت شرعیه از میان برود، اول قانونی که از کمیسیون گذشت قانون تشکیلات عدلیه بود که بر طبق آن عدلیه ایران دارای محاکم صلح و محاکم استیناف و دیوان تمیز و متفرعات آنها گردید، و دوم قانونی که گذشت قانون اصول محاکمات حقوقی بود که تهیه آنرا مرحوم مشیرالدوله دیده و زحمت گذراندنش را از کمیسیون کشیده بود، اما هنوز رسمیت نیافته بود تا اول سال ۱۳۳۰ قمری یعنی ۲۵ سال پیش نوبت اولی که من وزیر عدلیه شدم آن قانون را برسمیت رسانیدم و حکم با اجرای آن دادم.

من در وزارت عدلیه مدتی نماندم ولی چیزی نگذشت که چون بر طبق همان قانون تشکیلات میخواستند دیوان تمیز را تأسیس کنند تکلیف ریاست آن را بمن

کردند و پذیرفتیم و همان قانون اصول محاکمات حقوقی را بوسیله دیوان تمیز بجزریان انداختیم. آنگاه بامر حرم مشیرالدوله و آقای حاجی سید نصرالله تقوی و دوسه نفر دیگر کمیسیون تشکیل داده بتهیه و تنظیم قانون اصول محاکمات جزائی پرداختیم، و این کار در موقعی بود که مجلس شورای ملی تعطیل بود، و آن تعطیل قریب سه سال طول کشید و مجدداً منعقد نشد مگر بعد از شروع جنگ بین الملل. مع هذا وقتیکه ما قانون اصول محاکمات جزائی را تمام کردیم آنرا هم بعنوان قانون موقتی بجزریان انداختیم.

اما تصور نکنید این کارها بآسانی انجام گرفت. کشمکشها کردیم، لطائف - الحیل بکار بردیم، بامشکلات و دسیسهها تصادف کردیم که مجال نیست شرح بدهم. من جمله اینکه مقدسین، یعنی مزورهای مقدس نما، چماق شریعت را نسبت بقوانین بلند کردند و در ابطال و مخالفت آنها با شرع شریف حرفها زدند و رسالهها نوشتند که از جمله بخاطر دارم که یکی از آن رسالهها اول اعتراض و دلیلش بر کفری بودن آن قوانین این بود که در موقع چاپ کردن آنها فراموش شده بود که ابتدا به بسم الله الرحمن الرحیم بشود.

باین مخالفتها و ضدیتها و شیطنتها مقاومت کردیم، و چون اقتضای روز کار تغییر کرده بود اساس کار خراب نشد. قوسهای صعود و نزول طی کردیم و بجزر و مدها دچار شدیم اما غرق نشدیم الا اینکه باصل قوانین هنوز دست نزده بودیم زیرا که قانون تشکیلات و قانون اصول محاکمات حقوقی و محاکمات جزائی چنانکه میدانید مربوط باساس محاکم عدلیه و عملیات آنهاست و فقط محاکمه را تنظیم میکند و حقوق اصلی مردم را بر یکدیگر و اموری که برزندگانی اجتماعی حاکم است مشخص نمی نماید، و این اصول بقوانین مدنی و جزائی استقرار می یابد و قوانین تجارت نیز متمم آن میباشد، ولیکن تهیه این قسمت ویدش بردن آن از آن قسمت اول هم مشکل تر بود زیرا که در آن قسمت در مقابل معارضها و معترضها می گفتیم این قانون نیست مقرراتی است که عملیات محاکم عدلیه را تحت نظم و قاعده درمی آورد، ولی اگر میخواستیم نغمه قانون مجازات و قانون مدنی را بلند کنیم هنگامه برپا می شد

که در مقابل قانون شرع قانون وضع میکنند. هر چند در جواب این اعتراضات حرف حسابی داشتیم و میگفتیم در امور جزائی سالها بلکه قرن‌هاست که قانون شرع در جریان نیست، و اگر قانون مجازاتی برای امروز تنظیم نکنیم معنی آن اینست که مجرمین و جنابت کاران نمی‌باید مجازات شوند، یا باید در عملیات قدیم یعنی گوش و دماغ بریدن و مهار کردن و آدم گچ گرفتن و امثال آنها مداومت شود. و اما در امور حقوقی مخالفتی با قانون شرع نیست فقط لازم است که آن قانون ماده بندی شود و بصورت قوانین امروزی تنظیم و تدوین گردد و بفارسی درآید تا مردم تکلیف خود را بدانند و بفهمند و قانون مجری شود. اما این حرفها در مقابل مردم مغرض و بی‌انصاف مؤثر نبود و ما را از مخصصه محفوظ نمی‌داشت. این بود که این قسمت را محرمانه شروع کردیم و با اتفاق آقای تقوی و آقای فاطمی مشغول شدیم، در حالیکه اطمینان نداشتیم که زحمتی که می‌کشیم هیچوقت بشمر برسد و بموقع عمل بیاید، خداوند یاری کرد و تا مقداری از این کار صورت گرفت ورق بکلی برگشت، هم اساس عدلیه از نو ریخته شد و هم قوانین تکمیل و تجدید شد، و آنچه که مآپنهانی و با هزار احتیاط میخواستیم درست کنیم علنی و آشکارا صورت گرفت و قوانینی تنظیم شد که امروز در دست دارید و بشما تعلیم میشود، و با آنکه من چانه‌ام تازه گرم شده متأسفانه وقت گذشته است که باز بشرح و بسط بپردازم و از زحمات کسانی که در این کارها دخیل بوده‌اند تقدیر کنم.

بعلاوه این قسمت دیگر جزء تاریخ نیست، وقایع روز است، و خودتان میدانید و غرض منم در این بیانات این نبود که اشخاص را معرفی کنم، و از هر کس اسم بردم از ناچاری بود که تاریخچه‌ام ناقص و ابتر نشود. و برای تکمیل مرام يك كلمه دیگر مانده است که بگویم و آن اینست که برای استحکام اساس قوه قضائیه، و همچنین ادارات دیگر، علاوه بر تهیه قوانین تربیت اشخاص لازم بود، و بهترین وسیله برای این کار تکمیل آموزشگاه علوم سیاسی و تأسیس دانشکده حقوق بود که از دیرگاهی منظور نظر بود، و بالاخره در حدود پانزده شانزده سال پیش باین کار هم دست برده شد. وزارت عدلیه يك آموزشگاه حقوق تأسیس کرد و پس از سه چهار سال چنین بنظر رسید و

حق همین بود که جدا بودن آموزشگاه علوم سیاسی و آموزشگاه حقوق از یکدیگر معنی ولزوم ندارد، پس آنها را با هم ترکیب کردند و قسمت‌های مقدماتی را هم بواسطه اینکه دبیرستانها توسعه یافته بود دیگر محتاج الیه ندانستند و موقوف کردند، و آموزشگاه بوزارت معارف منتقل شد و بصورت حالیه درآمد، و اخیراً اسم آن دانشکده حقوق شد و یک شعبه از دانشگاه بشمار رفت، و امیدوارم با توجهاتی که در این دوره نسبت بترقی معارف میشود روز بروز بر توسعه و تکمیل دانشکده افزوده شود، و دانشکده حقوق ما یک فاکولته حقوق حسابی شود. و از این نکته غافل نشویم که دانشکده حقوق اگر چنانکه باید باشد بقوانین کشور خدمت شایان میتواند بکند. بخاطر بیاورید که دو سال پیش موقع افتتاح شورای دانشگاه در بیانات خود خاطر نشان نمودم که در دانشگاه تنها تعلیم علوم نباید بشود بلکه تکمیل علوم هم باید بشود. دانشکده حقوق هم تنها تعلیم علم حقوق، یعنی قوانین را نباید عهده‌دار باشد بلکه باید علم بقوانین و حقوق را تکمیل کند، یعنی در قوانین کشور مطالعات نماید و نقایص و نقایصی که در آنها هست معلوم و مقامات مربوطه را متوجه سازد تا بر رفع معایب و نقایص بپردازد، زیرا چنانکه در آغاز این گفتگو اشاره کردم اوضاع دنیا و زندگی بشر دائماً در تغییر و تحول است و قوانین هم همین حالت را دارند و هیچوقت نمیتوان معتقد شد که قانون موجود کامل و بی‌عیب و بی‌نقص است، ولیکن البته وضع قانون خوب و اصلاح قانون ناقص و معیوب علم و معرفتی لازم دارد که اساس آن در دانشکده حقوق باید تحصیل شود، تا وقتی که در علم حقوق بآن مقام نرسیده‌اید باید خود را ناقص بدانید ولیکن امیدوارم که ناقص نمانید.

